

تحلیل تحول معیار ارزش‌های اجتماعی در مدایح قرن‌های اول تا نیمه دوم قرن پنجم

محمدرضا ساکی¹

محمدتقی گودرزی²

چکیده

ارزش‌های اجتماعی در جوامع انسانی تأثیر بسیار دارد و معیارهای فرهنگی هستند که مردم با توجه به آنها خوبی و بدی، زیبایی و جذابیت و مطلوبیت پدیده‌ها و اشخاص را ارزیابی می‌کنند.

در این جستار تلاش کرده‌ایم تحول معیار ارزش‌های اجتماعی را در مدایح شاعران ایرانی - عربی و پارسی گوی - از قرن اول تا نیمه دوم قرن پنجم هجری نشان دهیم. به همین منظور با بررسی مدایح این دوره، معیار ارزش‌های اجتماعی را دسته بندی و سپس نتیجه گیری کرده‌ایم. نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که در سه قرن اول هجری، نژاد مهم‌ترین معیار ارزش‌های اجتماعی است. در قرن چهارم هر چند دین و جهاد با کفار اهمیت و ارزش بسیار دارد ولی باز هم در مرتبه بعد از نژاد قرار می‌گیرد. از نیمه اول قرن پنجم به بعد دین و دینداری به عنوان برترین معیار ارزش‌های اجتماعی در صدر و جنگجویی و عدالت در مرتبه بعدی قرار دارند. دلایل عمده تحول معیار ارزش‌های اجتماعی در این دوره عبارتند از: رشد و گسترش دین اسلام، روی کار آمدن حکومت‌های غیر ایرانی و جنگ‌ها و شورش‌ها و ناامنی‌های حاصل از حمله‌های پی در پی زرد پوستان آسیای مرکزی به ایران.

کلید واژه‌ها: ارزش‌های اجتماعی، اشعار مدیح، شاعران ایرانی

r.saki_33@yahoo.com

تاریخ پذیرش
92/2/3

1- استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد بروجرد

2 - استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد بروجرد

تاریخ دریافت
91/9/18

مقدمه

انسان‌ها از همان سپیده دم تاریخ و هنگامی که به شناختی اندک و نسبی از خود رسیدند، دریافتند که هیچ‌گاه نمی‌توانند به شکل فردی (individual) به زندگی خود ادامه دهند. آنان این واقعیت بسیار مهم را به خوبی درک کردند، که چنانچه بخواهند در ستیز با طبیعت پیرامون خود و تمامی موانع آن، پیروز شوند، به دیگر انسان‌ها نیازمندند و به تنهایی قادر نیستند به زندگی خود ادامه دهند. برای همین است که: «انسان‌ها از دم زادن، به زندگی مشترک یا به اصطلاح به جامعه زیستی (Socition) یا جامعه جویی (Sociality) یا جامعه دوستی (Sociability) می‌گرایند؛» (آریان پور، 27:1353) تا نسلشان باقی بماند و به اهدافی که می‌خواهند برسند.

به جامعه‌ای که به محل معینی وابسته و کم و بیش از جوامع دیگر بی‌نیاز باشد، اجتماع (Community) گفته می‌شود. هر چند صاحب نظران در تعریف اجتماع هم‌داستان نیستند. اما بسیاری از محققان، این واژه را برای زندگی گروهی مردمی که در محلی، سکونت نسبتاً با دوام دارند به کار می‌برند. روستاها و شهرها از گونه‌های اجتماع به شمار می‌آیند. به سخن دیگر، چنانچه جامعه - شبکه روابط یک گروه انسانی - را با زمینه جغرافیایی آن در نظر بگیریم، به مفهوم اجتماع می‌رسیم.

در هر جامعه و اجتماعی، انسان‌ها برای ادامه زندگی خود نیازمند کار، تلاش و تولید هستند و ساخت اقتصادی مخصوص به خود ایجاد می‌کنند. ساخت اقتصادی باعث پدید آمدن روابط ایدئولوژیک یا ایدئولوژی رسمی می‌شود، که مجموعه‌ای از افکار، شامل علم، هنر، فلسفه، اعتقادات دینی، اخلاقی، سیاسی و مانند آنهاست. همچنین انسان‌ها برای رسیدن به اهداف خود، اعم از اهداف اقتصادی، سیاسی و... سازمان‌های اجتماعی پدید می‌آورند که به دو گونه رسمی و غیر رسمی تقسیم می‌شوند. مؤسسات اجتماعی در شمار سازمانهای رسمی است و کارکرد اجتماعی معینی دارد. «نهاد اجتماعی در یک معنی، مؤسسه‌ای است بسیار پایدار که کارکرد اجتماعی آن برای جامعه بسیار پر اهمیت است. سازمان‌های اقتصادی و سیاسی و دینی و خانوادگی از این جمله‌اند.» (همان: 36)

رسمهای اجتماعی، میثاق‌های اجتماعی، آداب و سنت‌های اجتماعی، اخلاق اجتماعی و... نمونه‌های کارکرد منظم نهادهای اجتماعی است. «واقعۀ یا چیزی که مورد اعتنای جامعه

تحلیل تحول معیار ارزش‌های اجتماعی در مداخله‌های اول تا نیمه دوم قرن پنجم 51

قرار می‌گیرد، ارزش اجتماعی نام دارد.» (همان : 182) ارزش‌های اجتماعی، مشخص کننده چیزهای درست و نادرست است و آن چیزهایی را که باید باشد توصیف می‌کند. «بر خلاف مفهوم باور که توصیف کننده آن چیزهایی است که هست، ارزش ایده‌های متداول و رایجی است درباره این که چه چیز درست است و چه چیز نادرست. ارزش‌ها بسیار انتزاعی، کلی، و معیارهای مشترک برای قضاوت‌اند.» (عضدانلو، 1384: 32)

همچنین ارزش‌ها معیارهایی فرهنگی هستند که مردم به عنوان راهنمای زندگی خود، با آنها پدیده‌ها و اشخاص را می‌سنجند و خوبی و بدی آنها را مشخص می‌کنند. ارزش معیارهای فرهنگی است که مردم از طریق آن، مطلوبیت، جذابیت، زیبایی و خوبی شخص یا چیزی را ارزیابی می‌کنند و آن را راهنمای زندگی اجتماعی خود قرار می‌دهند.» (همان : 33)

جامعه انسانی و ارزش‌های اجتماعی بر یکدیگر تاثیر متقابل دارند؛ یعنی جامعه با ارزش گذاری نقش‌های اجتماعی، موجب پدید آمدن پایگاه‌های اجتماعی می‌شود و پایگاه‌های اجتماعی با اثرگذاری در جامعه، ارزش‌های اجتماعی موجود را تقویت می‌کند یا ارزش‌های تازه‌ای پدید می‌آورد و بدین ترتیب، تأثیر متقابل این دو در یکدیگر جامعه انسانی را به پیش می‌برد یا موجب ایستایی و گاه عقب‌گرد آن می‌شود.

جامعه و ادبیات

زبان دستاوردی انسانی و اجتماعی است و تلاش برای شناخت زبان از دیرباز آغاز شده است و کوشیده‌اند آن را تعریف کنند؛ اما توجه به زبان در سده اخیر بیش از گذشته است. زبان‌شناسی نوین، تعریف نسبتاً جامعی از زبان به دست داده: «زبان نظام طرح‌مندی از علائم صوتی قرار دادی است که مشخصه‌های ویژه جابجایی، انتقال فرهنگی، خلاقیت و دوگانگی آن در نظام ارتباطی حیوان کمیاب یا نایاب می‌باشد.» (اچسون، 1363: 32)

چون زبان‌های انسانی در مشخصه‌های اصلی خود، بسیار شبیه هم هستند، این تعریف بر تمام زبان‌های انسانی موجود در دنیا صدق می‌کند.

انسان‌ها برای بقای خود احتیاج به میزان وسیع‌تری از همکاری با یکدیگر داشتند که این همکاری مستلزم نظام ارتباطی کارآمدی بود. در نتیجه می‌توان گفت وظیفه اصلی زبان، رهنمودی یا به سخن دیگر « بیان اطلاعی » است. علاوه بر این زبان برای بیان احساسات و

عواطف نیز به کار گرفته می‌شود؛ که آن را در اصطلاح، وظیفه تبیینی زبان یا «بیان حالت» می‌گویند. به جز این، بنا به گفته اچسون «وظیفه‌های کم اهمیت‌تر دیگری نیز برای زبان وجود دارد؛ انسان ممکن است زبان را صرفاً به دلایل زیبایی شناسی به کار ببرد. مثلاً در سرودن شعر...» (همان: 34)

چنانکه می‌بینیم زبان‌شناسان، سرودن شعر را از جنبه‌های ارتباطی زبان کم‌اهمیت‌تر می‌دانند؛ اما اگر به درستی این وجه از زبان را بکاویم، اهمیت آن را بیشتر در می‌یابیم. زیرا هر پدیده ادبی، مستلزم سه واقعیت است: نویسندگان، کتاب‌ها و خوانندگان. «پدیده ادبی یک شبکه مبادله است که از طریق یک دستگاه انتقال بسیار پیچیده، که در عین حال به هنر و تکنولوژی و بازرگانی ربط پیدا می‌کند، افرادی کاملاً معین (اگر نه همیشه نامدار و مشهور) را به جمعی کمابیش گمنام (اما محدود) پیوند می‌دهد.» (اسکارپیت، 13:1388)

این سه پدیده ما را با مسائلی روبه‌رو می‌کند: آفرینندگان اثر تفسیرهای روانی، اخلاقی و فلسفی را مطرح می‌سازند. خود آثار مسائل زیبایی شناختی، سبک، زبان و نگارش را و خوانندگان که مسائل تاریخی، سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی را مطرح می‌کنند.

بنابراین هر پدیده ادبی را در این سه عرصه به شکل‌های مختلف، می‌توان بررسی کرد. اما در کتاب‌های تاریخ ادبیات، در بیشتر موارد، فقط به نویسندگان و آثار توجه نشان داده‌اند و به شرح احوال معنوی نویسندگان یا تفسیر متون آنان بسنده کرده‌اند و جامعه کتاب‌خوان را بسیار دست‌کم گرفته‌اند. به بیان دیگر، هرچند ادبیات یک پدیده اجتماعی است، اما رابطه آن با جامعه به نحوی آگاهانه مطرح نمی‌شده است. امروزه تخصص دیگری به تخصص‌های جامعه‌شناسی افزوده و با اقبال و گسترش روبه‌رو شده است که با حوزه ادبیات مرتبط است. این تخصص با دو عنوان مشابه اما از نظر موضوع و محتوا، متفاوت مطرح می‌شود: یکی، «جامعه‌شناسی ادبیات» و دیگری، «جامعه‌شناسی در ادبیات» است. «جامعه‌شناسی ادبیات بیشتر برای مطالعات کمی و آماری و جامعه‌شناسی در ادبیات برای مطالعات محتوایی به کار می‌رود.» (وحید، 29:1387)

همچنین «منظور از جامعه‌شناسی در ادبیات، جستجوی بازتاب ویژگی‌های اجتماعی هر دوره تاریخی در آثار ادبی است که در آن دوره پدید آمده است.» (همان: 46)

تحلیل تحول معیار ارزش‌های اجتماعی در مداخله‌های قرن‌های اول تا نیمه دوم قرن پنجم 53

بنابراینچه گفتیم تحلیل و بررسی تحول معیارهای اجتماعی در اشعار شاعران کاری است از گونه «جامعه‌شناسی در ادبیات».

در این جستار، معیار ارزش‌های اجتماعی و تحول آنها را از قرن اول تا نیمه دوم قرن پنجم هجری بررسی می‌نماییم.

بررسی و تحلیل تحول معیار ارزش‌های اجتماعی:

یکی از ارزش‌های اجتماعی در این دوره، نژاد و ملیت ایرانی بود. علاقه به ایران و توجه ایرانیان به موضوع نژاد و ملیت، از قدیم‌ترین آثار ادبی و مذهبی آنان، از اوستا گرفته تا آخرین آثار دوره ساسانی، کاملاً آشکار است.

بعد از اسلام نیز این توجه و علاقه ادامه پیدا کرد، به ویژه بدان سبب که اعراب با شعارهای اصیل و برابری خواهانه اسلام، به ایران وارد شدند، خیلی زود و بر اثر پیروزیهای پی در پی و فرمانروایی بر ملل مختلف، تعلیمات اسلامی را - که به شدت با تفاخر به انساب و نژاد مخالف است - از یاد بردند. آنان به ملت‌های مغلوب و شکست خورده به چشم بنده و برده می‌نگریستند. این عقیده در دوره بنی امیه با شدت بسیار دنبال شد. بر اساس این باورو پنداشت غلط، ملت‌های غیر عرب را موالی می‌خواندند و آنان را از بسیاری از حقوق انسانی و اجتماعی محروم می‌کردند. «موالی از کنیه و القاب محروم بودند، اعراب با آنان در یک ردیف راه نمی‌رفتند، در مجلس ایشان مولی می‌بایست بر پای ایستد و چون یکی از موالی مردی از آنان را پیاده می‌دید، بر او بود که از اسب فرود آید و اعرابی را بر نشاند و خود در رکاب او پیاده رود، در جنگ‌ها جزو پیادگان بودند و از غنایم بهره‌ای نگیرند.» (صفا، 1371، ج 1: 19)

نتیجه این تحقیرها و آزارها و شکنجه‌ها، چیزی جز نفاق میان مسلمانان نبود. این وضع به ویژه بر ایرانیان که از ملل بزرگ عالم بودند و تا پیش از اسلام بر بخش بزرگی از دنیا حکومت می‌کردند و سابقه‌ای طولانی در علم و ادب و... داشتند، بسیار گران می‌آمد و آنان را وا می‌داشت تا با تکیه بر سابقه درخشان و یاد آوری عظمت و بزرگواری گذشته خویش، در مقابل این ستمها به مقابله برخیزند و به سختی در برابر افکار عرب قیام کنند. این مقابله به تدریج به تحقیر نژاد عرب و افتخار کردن به نژاد ایرانی انجامید.

اسماعیل بن یسار، اولین شاعری بود که چنین کرد. وی که از موالی ایرانی نژاد و شاعر روزگار هشام بن عبدالملک بود، آشکارا به اجداد ایرانی خود می‌بالید و در اشعار خود، آنها را از عرب‌ها برتر می‌داشت. او در یکی از قصاید خود که برای هشام خواند، چنین می‌گوید:

اصلی کریمٌ و مَجْدی لِأیقاسٍ بِهِ وَ لى لسانٌ كَحَدِّ السیفِ مسمومٍ
(همان)

ترجمه: اصلم کریم است و مجد و عظمت مرا همتایی نیست. مرا زبانی کشنده است همچون تیغه شمشیر.

شاعر دیگری که تفاخر به نژاد ایرانی را به بالاترین حد خود رساند و در این جهت چنان راه افراط پیمود که به ورطهٔ تعصب غلتید، بشار بن برد (م 167 هـ.ق.) است. او اشعار فراوانی در ذم عرب و تفاخر به نژاد ایرانی خویش دارد. بشار قصیده‌ای دارد با این مطلع:

خَلیلی لا اَنامُ عَلی اِقتسارٍ وَ لِأَبی عَلی مولى وَ جَارٍ
(همان: 24)

ترجمه: دوست من، نمی‌خواهم جز به اجبار و از خرد و کلان ابایی ندارم. بشار در این قصیدهٔ خود، به شدت به قوم و نژاد عرب تاخته و آنان را تحقیر کرده است. وی در این قصیده عرب‌ها را چوپان زادگانی می‌نامد که شکارشان موش و خارپشت بوده است و اینک از پس عریانی‌های پیشین، خز و دیبا پوشیده‌اند و به ایرانیان فخر می‌فروشد. او در این قصیده به کسانی که در مقابل اعراب اظهار فروتنی و بندگی می‌کنند، به شدت تاخته است.

شاعر دیگر خُریمی شاعر معروف سغدی است، وی نیز قصیده‌ای در دفاع از نژاد و تفاخر به نسب ایرانی خود دارد. مطلع قصیده این است:

وَ نَادیتُ مِنْ مَرَوٍ وَ بَلخِ فوارساً لَهُمْ حَسَبٌ فِی الْاکرَمینَ حَسِیبٌ
(همان 28)

ترجمه: سواران با اصل و نسب بزرگ (نژاده و ایرانی) را از مرو و بلخ فراخواندم. خُریمی در این قصیده، از پدران خود یعنی ساسان، کسرا و هرمز یاد می‌کند و می‌گوید: هرچند ما از رسول خدا پیروی می‌کنیم ولی برده شما نخواهیم شد. المتوکل شاعر معروف دیگر نیز قصیده‌ای با مطلع زیر دارد:

تحلیل تحول معیار ارزش‌های اجتماعی در مداخله‌های قرن‌های اول تا نیمه دوم قرن پنجم 55

أنا ابنُ الأكارمِ مِن نَسْلِ جَمٍّ وَحائِزُ أُرثِ ملوكِ العجمِ

(همان: 28 – 29)

ترجمه: من زاده بزرگان و از نسل جمشید جم و میراث‌دار پادشاهان ایران زمین هستم. در این قصیده او نیز خود را از نسل جمشید (جم) و خونخواه پادشاهان پیشین ایران می‌داند و به اعراب یادآوری کند که ما پیشتر بر شما حاکم بوده‌ایم و اکنون نیز به دنبال احیای قدرت اجدادمان هستیم.

از قرن سوم هجری به بعد که پارسی‌نویسی و پارسی‌سرایی آغاز شد، شاعران پارسی‌گوی نیز، هر جا فرصتی یافتند، به نژاد ایرانی خود بالیده و افتخار کرده‌اند. رودکی، استاد شاعران و پدر شعر فارسی، که اشعار اندکی از وی باقی مانده است، نژاده بودن را فضیلت و بزرگواری می‌داند. او در قصیده‌ای با این مطلع:

آمد بهار خرم با رنگ و بوی طیب با صد هزار نزهت و آرایش عجیب

(رودکی، 1380 : 13)

در بیت تخلص، ممدوح خویش را دارای اصل و نسب نیکو و نژاده و اصیل می‌نامد و می‌گوید:

هر چند نوبهار جهان است به چشم خوب دیدار خواجه خوب‌تر، آن مهتر حسیب

(همان: 28)

از همین دوره است که واژه‌های «آزاده»، «نژاده» و «آزادگان» برای ایرانیان خاص می‌شود و مراد از آنها مطلقاً «ایرانیان» است.

رودکی در خمیه معروف خود، ابوجعفر احمد بن محمد را مدح می‌کند و او را ماه آزادگان و افتخار ایران و از گوهر و نسب ساسانیان می‌داند.

شادی بو جعفر احمد بن محمد آن مه آزادگان و مفخر ایران

خلق ز خاک وز آب آتش و بادند وین ملک از آفتاب گوهر ساسان

(همان: 36)

همچنین اشعار پراکنده‌ای که در جنگ‌ها و فرهنگ‌ها، از شاعران دوره سامانی برجای مانده است، از توجه به نژاد و پاک نژادی، به عنوان یکی از ارزش‌های برتر اجتماعی، حکایت می‌کند.

بسیاری از خاندان‌هایی که در قرن چهارم در نواحی مختلف ایران به قدرت می‌رسیدند، سعی می‌کردند تا نسب خود را به شاهان پیش از اسلام برسانند: «نگاهداری سلسلهٔ انساب و اثبات شرف نسبی در میان ایرانیان این دوره اهمیت داشت و برخی از خاندان‌ها می‌کوشیدند نسب خود را چنانکه بوده یا ادعا می‌کرده‌اند، حفظ کنند و علی‌الخصوص رعایت نسب برای پادشاهان و امرا امری ضروری بود. چنانکه هیچ‌یک از سلاطین و مدعیان سلطنت ایران در قرن سوم و چهارم نبوده‌اند که نسب خود را به نوعی به شاهان و پهلوانان قدیم نرسانند.» (صفا، 1371: 220 – 219)

حکیم ابوالقاسم فردوسی، یکی از بزرگ‌ترین شاعران این دوره است. شاهنامه فردوسی می‌تواند منبع قابل اعتمادی برای استخراج معیار ارزش‌های اجتماعی مردم ایران باشد. «شاهنامه دارای ارزش‌های گوناگون اساطیری، ادبی، تاریخی، فکری، فلسفی، اجتماعی و لغوی است و هر جنبه آن شایسته است که مورد پژوهش دقیق قرار گیرد.» (اسلامی ندوشن، 1363: 4)

آنچه بیش از همه در این کتاب معیار ارزش‌های اجتماعی را به ما نشان می‌دهد، یکی هجونامه و دیگری مدح سلطان محمود و سومی نامه رستم فرخزاد به برادر خویش است. در این سه، آشکارا از ارزش‌های مورد قبول مردم روزگار فردوسی سخن رفته است. برخی از محققان در صحت انتساب هجونامه به فردوسی شک کرده‌اند. نخستین بار نظامی عروضی در چهارمقاله از این هجونامه یاد کرده و شش بیت از آن را آورده است. (نظامی عروضی، 1368: 50) ذبیح الله صفا نیز بسیاری از بیت‌های هجونامه را در جلد اول تاریخ ادبیات خود آورده است. (صفا، 1371: 478)

اسلامی ندوشن معتقد است که گرچه نمی‌توان در رد یا قبول انتساب هجونامه به فردوسی یقین حاصل کرد، لیک حدس می‌زند که شاید در زمان نظامی عروضی بیش از همین شش بیت بر سر زبان‌ها نبوده و بعد کسان دیگری ابیات دیگری را جابه‌جا از شاهنامه گرفته و بر آن افزوده‌اند. (اسلامی ندوشن، 1363: 32)

به هر روی، چه این بیت‌ها از فردوسی باشد و چه از کسانی دیگر، می‌توان آن را صدای زمان دانست، که از زبان فردوسی بیان شده است. در بیت‌های هجونامه، سلطان محمود «پرستارزاده»، «بی دانش» و «بی بهره از تبار و نژاد اصیل» خوانده شده است:

تحلیل تحول معیار ارزش‌های اجتماعی در مداخله‌های اول تا نیمه دوم قرن پنجم 57

وگر نه مرا برنشاندی به گاه	به دانش نبند شاه را دستگاه
به سر برنهادی مرا تاج زر	اگر شاه را شاه بودی پدر
مرا سیم و زر تا به زانو بدی	وگر مادر شاه بانو بدی
نیارست نام بزرگان شنود	چو اندر تبارش بزرگی نبود

(فردوسی، 1369: 16)

رستم فرخزاد در نامه‌ای به برادرش، ضمن آنکه دریغ و افسوس خود و مردم ایران زمین را از نابودی و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی، بیان می‌کند؛ از ارزش‌های مورد قبول خود و ایرانیان سخن گفته است. ارزش‌هایی چون آزادگی، دادگری، برسر پیمان بودن، فضل و هنر، نیک اندیشی و نژادگی و شادی. آنچه در این نامه بیشتر بر آن تأکید شده است، دریغ و افسوس بر فروپاشی شاهنشاهی ساسانی است. در حدود بیست بیت، از یکصد بیت نامه رستم فرخزاد، سفارش او به برادر است که از پادشاه و دودمان شاهی حمایت کند:

نوشت و سخن‌ها همه یاد کرد	یکی نامه سوی برادر به درد
نه هنگام پیروزی و فره‌ی است	که این خانه از پادشاهی تهی است
دریغ این بزرگی و این فر و بخت	دریغ این سر و تاج و این داد و تخت
ستاره نگردهد مگر بر زیان...	کزین پس شکست آید از تازیان
تو گنج و تن و جان گرامی مدار	چو گیتی شود تنگ بر شهریار
نمانده است جز شهریار بلند	کزین تخمه نامدار ارجمند
کزین پس نبینند زین تخمه کس	ز ساسانیان یادگار اوست بس

(فردوسی، 1378: 2127 – 2129)

همان گونه که می‌بینیم، یکی از معیارهای مهم ارزش‌های اجتماعی در شاهنامه، نژاده و از آزادگان (ایرانیان) بودن است. علاوه بر این در این کتاب ارزش‌های والای انسانی زیر عنوان گلی «نیکی» ارج نهاده می‌شود. به بیان دیگر ارزش‌هایی مثل داد، دهش و... را می‌توان زیر مجموعه نیکی دانست: «شاهنامه سرنوشت بشریت را مطرح می‌کند. آن به این جهت است که کتاب پیروزی نیکی بر بدی است و برخورد این دو نیرو که جزو معتقدات مزدایی است، مطابق با واقعیت زندگی انسان.» (اسلامی ندوشن، 1383: 15)

فردوسی در این نامه به روشنی نشان می‌دهد که با نابودی شاهنشاهی ساسانی، ارزش‌ها دگرگون می‌شوند. وقتی ناسزایان بر تخت بنشینند، نه تنها تخت و تاج را یاره می‌کنند، که راه و رسم دادگری را نیز از میان بر می‌دارند. نتیجه آن نیز رواج دروغ، زورگویی، پیمان شکنی، بداندیشی و دزدی است. از همه بدتر این که بدگوه‌ران بی‌هویت بر تخت شاهی تکیه می‌زنند و دیگر نژاد و بزرگی به کار نمی‌آید.

شود بنده بی‌هنر شهریار نژاد و بزرگی نیاید به کار

(همان : 2129)

در این آشفته بازار است که فاصله طبقاتی بیداد خواهد کرد و عده‌ای معدود دست‌رنج زحمت‌کشان را با عناوین مختلف از آنان می‌ربایند:

برنجد یکی دیگری بر خورد به داد و به بخشش کسی ننگرد
رباید همی این از آن از این ز نفرین ندانند باز آفرین

(همان : 2130)

وقتی از جامعه‌ای عدالت رخت بر می‌بندد قطعاً هیچ‌کس و هیچ چیز در جای خود نخواهد بود:

پیاده شود مردم جنگجوی سوار آنکه لاف آرد و گفت‌وگوی
کشاورز جنگی شود بی‌هنر نژاد و هنر کم تر آید به بر

(همان)

بدتر از همه، آمیختگی نژادی است. این آمیختگی، زیان بزرگی در پی دارد و نژادی پدید می‌آورد که به هیچ چیز و هیچ کس پایبندی ندارد و بی آنکه به ارزش‌های انسانی باور داشته باشد، همه چیز را بازی می‌انگارد. نتیجه چنین وضعیتی، بحران هویت و احساس بی‌ریشگی است.

از ایران و از ترک و از تازیان نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود سخن‌ها به کردار بازی بود

(همان)

به باور فردوسی، آمیختگی نژادی و بی‌هویتی، اساس همه بدبختی‌ها و کژی‌هاست. وقتی مردمی ارزش‌ها و اصالتشان پایمال شود، باید منتظر انواع بیچارگی‌ها و خواری‌ها باشند.

چنین است که فردوسی از زبان رستم فرخزاد، پس از آنکه از آمیختگی نژادی سخن می‌راند، نتیجه می‌گیرد که فقر و فساد و افسردگی و بی‌باوری به دین و آیین سرچشمه‌اش بی‌هویتی است. سخن آخر اینکه آنچه فردوسی به عنوان معیار ارزش‌های اجتماعی مطرح می‌کند و طبعاً مورد قبول مردم روزگار وی نیز بوده است، در موارد ذیل می‌توان برشمرد: نژاد پاک و اصیل داشتن، ایرانی و از خاندان پادشاهی بودن، دادگری، خرد و دانش داشتن، راستگویی و دین‌داری، زیبایی و قدرتمندی. اما آنچه اساس همه این‌ها باشد، پاک‌نژادی و از خاندان پادشاه بودن است.

شاهنامه فردوسی علاوه بر آنکه بازتاب دهنده تفکر و فرهنگ ایرانی پیش و پس از اسلام است، توانسته تأثیر عمیقی نیز بر این تفکر و فرهنگ بگذارد و به همین سبب است که آن را قرآن عجم خوانده‌اند:

«البته می‌دانید که شاهنامه در اصل کتابی بوده است به نام خداینامه که در اواخر دوره ساسانی تنظیم گردیده است و در واقع خلاصه تفکر و فرهنگ و جهان بینی ایران پیش از اسلام را در خویش جای داده است... فردوسی با بیان دلنشین و مؤثرش توانست کتابی را به وجود آورد که در زمانی بسیار طولانی در طبقات مختلف مردم، اعم از بی‌سواد یا باسواد، هر یک به نوعی نفوذ کند... این واقعیتی است که شاهنامه مؤثرترین کتاب در این هزار سال اخیر ایران بوده است. شاهنامه بیش از هر کتابی در طرز فکر و ذوق و تشخیص ایرانی اثر گذاشته است. حال این اثر ممکن است گاهی مستقیم باشد و گاهی غیرمستقیم.» (اسلامی ندوشن، 1354: 184 – 182)

به این ترتیب، شاهنامه هم معیار ارزش‌های اجتماعی مورد قبول ایرانیان را بازتاب داده و هم در تولید و باز تولید این معیارها نقش اساسی داشته است.

شاعر دیگر این دوره، فرخی سیستانی است. وی مداح سلطان محمود غزنوی و پسرانش امیر محمد و سلطان مسعود است. علاوه بر آن، بسیاری از بزرگان دربار غزنوی را نیز مدح کرده است. دیوان اشعار فرخی که سراسر، مدح پادشاهان و بزرگان دربار غزنوی است، یکی از منابع مهم برای استخراج معیار ارزش‌های اجتماعی به شمار می‌آید. آنچه بیش از هر چیز دیگری در اشعار مدحی فرخی سیستانی دیده می‌شود، دین‌داری و جهاد و مبارزه در راه گسترش دین اسلام است. دلیل عمده آن نیز این بود که نژاد و نسب سلطان محمود به ترکان زردپوست آسیای مرکزی می‌رسید و طبعاً نمی‌توانست به تبار و نسبت خویش ببالد.

وی می‌کوشید با نزدیکی به خلیفه بغداد و علمای اهل سنت، خود را مدافع سرسخت دین و فردی دین‌دار و جهادگر نشان دهد. «محمود می‌کوشید در میان علمای اهل سنت خراسان برای خویش اعتباری کسب کند و از هر بهانه‌ای برای نشان دادن مراتب تشّرع خویش فروگذار نمی‌کرد، و شاعران دستگاه او نیز در تبلیغ این مراتب برای سلطان سخت می‌کوشیدند.» (امامی، 1373: 25)

می‌بینیم که دین‌داری در این دوره یکی از معیارهای مهم ارزش‌های اجتماعی است. با از میان رفتن دولت سامانی، روا داری و آسان‌گیری مذهبی، جای خود را به تعصبات و کشمکش‌های مذهبی داد. در این روزگار خراسان و به ویژه نیشابور مرکز این عصبیت‌ها و اختلاف‌های مذهبی بود. علاوه بر این در سیستان، هرات، مرو، ابیورد بلخ و دیگر نواحی نیز چنین درگیری‌هایی دیده می‌شد که گاه به کشتار و خونریزی‌های بی‌حد و حسابی می‌انجامید.

در چنین روزگاری است که فرّخی سیستانی با آنکه خود اعتقاد چندانی به مذهب و دین ندارد، همواره ممدوح خویش را به پیامبر(ص) و سایر یاران او مانند می‌کند. وی در قصیده‌ای معروف که با این مطالب:

برآمد پیلگون ابری زروی نیلگون دریا چو رای عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا
آغاز می‌شود، سلطان محمود را چنین می‌ستاید:

قوام دین پیغمبر ملک محمود دین پرور ملک فعل و ملک سیرت، ملک سهم و ملک سیما
دل ترسا همی داند کز و کیشش تبه گردد لباس سوکواران زان قبل پوشد همی ترسا
(فرّخی سیستانی، 1371: 1)

در قصیده‌ای دیگر حریص بودن محمود را بر جنگ‌های مذهبی و نام برآوردن و شهره شدن در آن نمایان می‌سازد:

عاشقی بر غزو کردن، فتنه‌ای بر نام و ننگ این دو کردستی به گیتی خویشان را اختیار
(همان: 75)

«در میان صفات محمود که مورد توصیف فرّخی قرار گرفته است، دو صفت جنگاوری و دین‌پروری بر جنبه‌های دیگر غلبه دارد. شاعر می‌کوشد تا سلطان را مظهر والای جنگاوری مذهبی توصیف کند و صفت «غازی» که فرّخی و سایر ستایشگران دستگاه غزنوی برای

تحلیل تحول معیار ارزش‌های اجتماعی در مداخلات قرن‌های اول تا نیمه دوم قرن پنجم 61

محمود ذکر کرده اند، تجسمی از تمایل یا تظاهر و حضور این دو بُعد در شخصیت محمود را می‌رساند و باز از همین مقوله است شباهت دادن کارهای سلطان به معجزات انبیا و برشمردن کراماتی برای او.» (امامی، 1373: 104)

فرخی در جای جای دیوانش با این دو صفت سلطان محمود را ستوده است:

همی تا خسرو غازی خداوند جهان باشد جهان چون ملکش آبلان و چون بختش جوان باشد
شه لشکر شکن محمود کشور گیر کز بیمش رخ اعدای دین دایم به رنگ زعفران باشد
(فرخی سیستانی، 1371: 30)

همیشه عادت او بر کشیدن اسلام همیشه همت او پست کس کردن کفار
همیشه کار تو غزو است و پیشه تو جهاد از این دو چیز کنی یاد خفته‌گر بیدار
(همان: 61)

خسرو غازی محمود خداوند جهان آنکه بگرفت جهان جمله به توفیق خدای
(همان: 366)

ملک ری از قمرمطیان بستندی میل تو اکنون به منا و صفاست
خانه بیدینان گیری همه راست خووی تو چو خوی انبیاست
(همان: 20)

به غزو کوشد و شاهان همه به جستن کام به جنگ یازد و شاهان همه به جام عقار
ایا شجاعت را نوک نیزه تو پناه ایا شریعت را تیغ تیز تو معیار
(همان: 52)

چنانچه خواهیم همه نمونه‌ها را بیاوریم سخن به درازا می‌کشد. به ناچار به همین تعداد بسنده می‌کنیم. با این توضیح که فرخی در مداخلش بیش از هفتاد بار پادشاه و بزرگان را با صفت دینداری یاد نموده و سلطان محمود را قوام دین پیغمبر، دین پرور، محمد سیرت، نکو مذهب و مانند این نامیده است.

نازش به نژاد و نسب در شعر فرخی در مرتبه دوم و حدود پنجاه مورد است. وی در قصیده‌ای در مدح امیر محمدبن محمود وی را پادشاه‌زاده و دارای نسب نیکو می‌داند:

پادشاه زاده محمد خسرو پیروزبخت سرفراز تاجداران عجم و آن عرب
خسروان را گر نسب نیکوترین چیزی بود هم نسب دارد ملک زاده به ملک و هم حسب
(همان : 5)

و در مدح خواجه ابوبکر حصیری ندیم سلطان محمود، او را از نژادی پاک می داند:
رادی مهتران زروی ریاست و آن خواجه ز گوهر و ز نژاد
که سزاوارتر به خلعت میر از تو ای مهتر بزرگ نژاد
(همان : 44 - 47)

در قصیده دیگری سلطان محمود را نیز پاک نژاد نامیده است :
پاکیزه دین و پاک نژاد و بزرگ عفو نیکو دل و ستوده خصال و نکو شیم
(همان : 225)

به هر روی اگر چه هنوز پاک نژادی از معیار ارزش‌های اجتماعی است، لیکن در مرتبه‌ای بعد از دینداری قرار دارد. نکته دیگری که در اشعار فرخی دیده می‌شود این است که خوارداشت پادشاهان و پهلوانان باستانی ایران در شعرش به وفور دیده می‌شود. وی ابتدا ممدوحان را به پادشاهان و پهلوانان باستانی تشبیه می‌کند و سپس ممدوح را برتر می‌نهد و آنان را در مقابلش به چیزی نمی‌گیرد. بنا به گفته بارتولد خوارداشت اساطیر ایرانی در شعر دوره ایرانی هم سابقه داشته است، اما نه به گستردگی عصر غزنوی. «خوار داشتن اساطیر ایرانی در شعر دوره سامانی هم موارد متعددی دارد، اما گستردگی عصر غزنوی را ندارد. یکی از علل این امر شاید خوش داشتن خاطر سلطانی است که نژادی غیر ایرانی داشته و دوران حکومتش آغازی دانسته شده است برضعف جنبه‌های قومی در فرهنگ ایرانی.» (بارتولد، 1352، ج 1: 607)

شخصیت‌هایی نظیر جمشید، کیخسرو، سام، اسفندیار، منوچهر و... در دیوان اشعار فرخی خوار داشته می‌شوند، اما «در میان شخصیت‌های اساطیری، رستم بیش از دیگران در محل تحقیر بوده است و مقدم بر آن، افکار صریح شاهنامه، یعنی بارزترین محل تجلی شخصیت رستم و سایر قهرمانان اساطیری است.» (امامی، 1373 : 94).

تحلیل تحول معیار ارزش‌های اجتماعی در مدایح قرن‌های اول تا نیمه دوم قرن پنجم 63

فرخی در مدح سلطان مسعود می‌گوید:

مخـوان قصه رستم زاولی را
از این بیش بوده است زاولستان را
ولیکن کنون عار دارد ز رستم
ز جایی که چون تو ملک مرد خیزد
از این پس دگر، کان حدیثی است منکر
به سام یل و رستم زال مفخر
که دارد چو تو شهریاری دلاور
کس آنجا سخن گوید از رستم زر؟
(فرخی سیستانی 1371 : 148)

خسرو مشرق و مغرب ملک روی زمین
آنکه تا دست به تیر و به کمان برد، ببرد
شاه مسعود مبارک پی مسعود اختر
آب سام یل و قدر و خطر رستم زر
(همان : 150)

نیز صدها شاه چون کیخسرو و صدها پهلوان همچون رستم را کمترین خدمتکاران
سلطان مسعود می‌داند:

ای خسرو غازی پدرشاه کجایی
بگذشت به قدر و شرف از جم و فریدون
گرد آمده بر درگه او از پی خدمت
تا تخت پسر بینی بر جایگه جم
ین بود همه تهمت سلطان معظم
صد شاه چو کیخسرو، صد شیر چو رستم
(همان : 238)

بیت آخر یادآور سخن محمود به فردوسی است که می‌گوید در سپاه من صدها چون
رستم هست. فرخی در مدح سلطان محمد نیز او را از فریدون و رستم و شاهان دیگر برتر
می‌نهد.

ای به میزد اندرون هزار فریدون
آنچه به کین خواهی از تو آید فردا
کمتر حاجب ترا چو جم و چو کسری
ای به نبرد اندرون هزار تهمتن
نه ز قباد آمد ای ملک نه ز بهمن
کهنتر چاکر ترا چو گیو و چو بیژن
(همان : 271 - 269)

دیگر معیار ارزش‌های اجتماعی در شعر فرخی، دادگری، عدالت، سخاوت و خردمندی
است.

دیگر شاعر معروف این دوره، عنصری بلخی است. وی، بزرگترین قصیده‌پرداز و مدیحه
سرای قرن پنجم هجری و بلکه سراسر تاریخ ادبیات فارسی است. در دیوان اشعار عنصری،

از نازش به نژاد و نَسَب چندان اثری نمی‌بینیم. او نیز در خوارداشت اساطیر ایرانی و پهلوانان و شاهان باستان ایرانی کوتاهی نکرده است؛ هر چند در مقایسه با فرخی این‌گونه اشعار در دیوانش کمتر است. عنصری در ستایش محمود وی را بسیار فراتر از فریدون می‌نهد:

اگر ز دجله فریدون گذشت بی کشتی	به شاهنامه بر، این بر حکایت است و سمر
سمر درست بود نادرست نیز بود	تو تا درست ندانی سخن مکن باور
به چشم خویش شبی دیده‌ام که شاه زمین	به نیک روز و به نیکی زمان و نیک اختر
ز چند راهه و تنجه و ز شاه تبت	برون گذشت نه کشتیش بود و نه لنگر

(همان : 120-121)

نیز :

از حاتم و رستم نکنم یاد که او را	انگشت کهین است به از حاتم و رستم
----------------------------------	----------------------------------

(همان : 181)

عنصری نیز سلطان محمود را به دین پروری و جنگاوری ستوده و از بین صفاتی که به وی داده است، دین پروری و دینداری در مرتبه اول قرار دارد:

یمین دولت و دین را نگهبان	امین ملت و بر ملک سالار
یمین است مر دولت ایزدی را	امین است بر حکم دین پیمبر

(همان : 32-35)

خسرو مشرق که یزدانش به هر جا ناصر است	هر که یزدان می‌پرستد ناصرش یزدان بود
---------------------------------------	--------------------------------------

(همان : 20)

درقصیده دیگری نیز او را آفتاب دین و داد نامیده است:

آفتابی تو و لیکن آفتاب دین و داد	حاش لله گر چو تو هست آفتاب خاوری
فضل و فعل تو فزون از فعل او زیرا که او	روشنایی گسترد تو پارسایی گستری

(همان : 275)

وی، همراه با دینداری، دلاوری و جنگاوری سلطان محمود را نیز ستوده است:

شاه گیتی خسرو لشکر کش لشکر شکن	سایه یزدان شه کشور ده کشور ستان
--------------------------------	---------------------------------

(همان : 228)

تحلیل تحول معیار ارزش‌های اجتماعی در مدایح قرن‌های اول تا نیمهٔ دوم قرن پنجم 65

ز حرص جنگ بسازد گرش ببايد ساخت
ز دست خویش حسام و زروی خویش سپر
ز عمر نشمرد آن روز کاندرا او نکند
بزرگ فتحی یا نشکند یکی لشکر
همی درخت نماند ز بس که او سازد
از او عدو را دار و خطیب را منبر
(همان : 82-83)

سخاوت، عدالت و دادگری و فضل و تدبیر از دیگر صفاتی است که عنصری ممدوحانش را با آن ستوده است. (عنصری، 1342)

ابوالنجم احمد بن قوص بن احمد منوچهری دامغانی، دیگر شاعر نامدار این دوران است. آنچه از مدایح وی درمی‌یابیم این است که در مدح ممدوحان کمتر از عنصری و فرخی از دین‌پروری و دینداری آنان گفته و بیشترین صفاتی که در ستایشگری‌هایش دیده می‌شود، جنگجویی، شجاعت، بخشش، هنر و فضل است. همچنین در خوارداشت اساطیر ایرانی و شاهان ایران باستان، جز در یک مورد که ممدوحش را داناتر از رستم خوانده، چیزی نگفته، بلکه آنان را نیز ستوده است. علاوه بر این بسیار به جشن‌های ایران باستان، همچون نوروز، مهرگان، سده و بهمن‌جبه علاقه‌مند بوده و بیشتر مدایحش را با وصف و تهنیت نوروز آغاز کرده است.

جشن سده امیرا! رسم کبار باشد
این آیین گیومرث و اسفندیار باشد
آمد ای سید احرار شب جشن سده
شب جشن سده را حرمت بسیار بود
(منوچهری، 1375 : 19-30)
مهرگان جشن فریدون است و او را حرمت است
آذری نو باید و می‌خوردنی بی آذرنگ
ای رئیس مهربان، این مهرگان فرخ گذار
فر و فرمان فریدون را تو کن فرهنگ و هنگ
(همان : 62-61)

دلیل علاقه‌مندی وی به رسم‌های ایرانی، شاید این باشد که او مدتی را در میان خاندان‌های ایرانی شمال کشور زندگی کرده است. به هر روی وی نیز دینداری را از ارزش‌های اجتماعی به‌شمار آورده، هرچند کمتر از فرخی و عنصری این صفت را برای ممدوحانش به کار برده است.

در مدح سلطان مسعود غزنوی وی را گشنده مفسدان و مرتدان می‌داند:
و آنان که مفسدان جهان‌اند و مرتدان از ملت محمد و توحید کردگار
مر مهترانشان را زنده کنی به گور مر کهترانشان را زنده کنی به دار

(همان : 41-40)

وی جنگ‌ها و کشتارهای مسعود را نه برای گسترش قلمرو که به جهت از بین بردن دشمنان دین می‌داند:

بار خدایی که او جز به رضای خدا
خسرو ما پیش دیو جم سلیمان شده ست
تیغ دو دستی زند بر عدوان خدای
نز پی ملکت زند شاه جهان تیغ کین
بلکه ز بهر خدای وز پی خلق خدای
بر همه روی زمین می‌نهد یک قدم
وان سر شمشیر او مهر سلیمان جم
همچو پیمبر زده است بر در بیت الحرم
نز پی تخت و حشم نز پی گنج و درم
وز پی ربح سپاه وز پی سود خدم

(همان : 71)

اما منوچهری، ممدوحانش را بیش از هر چیز دیگری به جنگجویی، شجاعت و زورمندی ستوده است. در مدح سلطان مسعود چنین می‌گوید:

به یکی زخم شکسته سر هفتاد سوار
چون زند بر مهره شیران دبوس شصت من
گرز هشتاد من قلعه گشای تو کند
این کند بر دوش گردان گردان چو گرد
چون زند بر گردان عمود گاوسار
آهنین رمحش چو آید بر دل پولادپوش
وان کند بر پشت شیران مهره شیران شیار
این بدرّد ترگ رویین را چو هیزم را تبر
نه منی تیغش چو آید بر سر خنجر گذار
وان شود در سینه جنگی، چو در سوراخ مار

(همان : 37)

نتیجه‌گیری

با بررسی دیوان قصاید شاعران برجسته عربی و فارسی‌گوی از قرن اول تا نیمه دوم قرن پنجم نتایج زیر دست آمده است:

شاعران عرب زبان ایرانی که دارای دیوان اشعار هستند و ممدوحان خویش را با شعر عربی ستوده‌اند، معیار مهم و برتر ارزش‌های اجتماعی را نژاد ایرانی دانسته‌اند. شاعران پارسی‌گوی دوره سامانی نیز همچنان از نژاد ایرانی سخن می‌گفتند و آن را از مهم‌ترین معیار ارزش‌های اجتماعی برمی‌شمردند.

ایرانیان هیچگاه مذهب حاکم را، یعنی مذهبی که خلفا و کارگزارانشان معتقد به آن بودند، نپذیرفتند. شاید برای آنکه هویت خود را به رخ بکشند، پیوسته بر مذاهبی بودند که با مذهب خلفا و کارگزاران آنان در تضاد بود. مثلاً حکیم ابوالقاسم فردوسی از شاعرانی است که در برابر پادشاه متعصبی چون محمود، خود را پیرو اهل بیت نبی و به ویژه علی (ع) معرفی می‌کند و تصریح می‌کند که بر این زاده‌ام و بر این هم از دنیا خواهم رفت.

در دوره غزنویان و در نگاه شاعران این روزگار تحول معیار ارزش‌ها به سمت ارزش‌های دینی در تغییر است و دینداری و جهاد و غزو با کفار برای گسترش دین در مرتبه اول قرار می‌گیرد. هر چند دیدگاه فردوسی با کسانی چون فرخی، منوچهری و عنصری متفاوت است.

معیار ارزش‌های اجتماعی که از قرن اول تا چهارم هجری در درجه اول نژاد بودن و تبار ایرانی داشتن است در نیمه اول قرن پنجم به سود ارزش‌هایی چون دینداری، جنگجویی، سخاوت و عدالت تحول یافته است. در نیمه اول قرن پنجم دینداری مهم‌ترین معیار ارزش‌های اجتماعی به شمار می‌رود و در مرتبه اول قرار دارد. پس از آن نیز جنگجویی، سخاوت و عدالت قرار دارد. دلایل عمده تحول معیار ارزش‌های اجتماعی را در این دوران، در موارد زیر می‌توان جستجو کرد:

1- رشد و گسترش دین اسلام در ایران که به شدت با تفاخر به نژاد و انساب مخالف است.

2- روی کار آمدن حاکمان غیر ایرانی که تلاش می‌کردند با نزدیک شدن به خلیفه بغداد و تظاهر به دینداری، پایه‌های حکومت خود را محکم نمایند.

3- جنگ‌ها و شورش‌ها و ناامنی‌هایی که بر اثر حمله ترکان زردپوست آسیای مرکزی به ایران به وجود آمد.

سخن آخر اینکه اشعار مدیح به خلاف آنکه بسیاری می‌پندارند، نه تنها یاوه‌گویی نیست بلکه علاوه بر ارزش‌های زبانی و هنری، از ارزش اجتماعی و تاریخی نیز برخوردار است و بستر مناسبی است برای پژوهش در زمینه تاریخ اجتماعی مردم این سرزمین و روشن نمودن بخش‌های تاریکی که در اسناد مستقیم تاریخی نیامده است. بنابراین پژوهشگران می‌توانند و باید با توجه بیشتر به این بخش از ادبیات گران‌سنگ فارسی، تحقیق در جنبه‌های مختلف آن را وجهه همت خود قرار دهند.

تحلیل تحول معیار ارزش‌های اجتماعی در مداخله‌های اول تا نیمه دوم قرن پنجم 69

کتاب‌نامه

- آریان پور، ا.ح. 1353. *زمینه جامعه‌شناسی*. چاپ اول. تهران: کتابهای جیبی
- اچسون، جین. 1367. *زبان‌شناسی همگانی*. ترجمه حسین وثوقی. چاپ اول. تهران: امیرکبیر
- اسکارپیت، روبر. 1388. *جامعه‌شناسی ادبیات*. ترجمه مرتضی کتبی. چاپ اول. تهران: سمت
- اسلامی ندوشن، محمد علی. 1354. *آواها و ایماها*. چاپ اول. تهران: توس
- _____، _____ 1363. *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*. تهران: یزدان
- _____، _____ 1383. *چهار سخنگوی وجدان ایران*. تهران: قطره
- امامی، نصرالله. 1373. *پرنیان هفت رنگ. تحلیلی از زندگی و شعر فرخی سیستانی*. تهران: جامی
- بارتولد، و.و. 1352. *ترکستان نامه*. ترجمه کریم کشاورز. تهران: بنیاد فرهنگ ایران
- رودکی، جعفر بن محمد. 1380. *دیوان شعر رودکی*. تصحیح جعفر شعار. تهران: قطره
- صفا، ذبیح الله. 1371. *تاریخ ادبیات در ایران. ج 1 و 3*. تهران: فردوس
- _____، _____ 1367. *گنج سخن*. چاپ پنجم. تهران: ققنوس
- عضدانلو، حمید. 1384. *آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی*. چاپ اول. تهران: نی
- عنصری بلخی. 1342. *دیوان استاد عنصری بلخی*. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: کتابخانه سنایی
- فرخی سیستانی، ابوالحسن علی. 1371. *دیوان فرخی سیستانی*. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: زوار
- فردوسی، ابوالقاسم. 1368. *شاهنامه فردوسی (امیر بهادری)*. تهران: امیرکبیر
- _____، _____ 1378. *شاهنامه فردوسی*. براساس نسخه نه جلدی مسکو. تهران: ققنوس
- کسایی مروزی، علی بن محمد. 1370. *اشعار حکیم کسایی مروزی*. تهران: دانشگاه
- معین، محمد. 1371. *فرهنگ معین*. تهران: امیرکبیر

70 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

منوچهری دامغانی، ابوالنجم محمد. 1375. *دیوان منوچهری دامغانی*. به کوشش محمد دبیرسیاقی. چاپ ششم. تهران: دنیای کتاب

نظامی عروضی، 1374. چهارمقاله نظامی عروضی. تصحیح قزوینی. چاپ هفتم. تهران: امیر کبیر

وحید، فریدون. 1387. *جامعه شناسی در ادبیات فارسی*. چاپ دوم. تهران: سمت